



از این شاخه به آن شاخه

شعرهای تبعیدی

۱۳۷۹ ۱۳۸۹



مهرداد عارفانی



Published by Dena - Belgium
Carton de Wiart 152, 1090 Brussels, Belgium

Copyright © 2010 - All Rights Reserved

No Parts of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system or transmitted in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording, scanning or otherwise, without either the prior written permission of the Publisher or the Author.

از این شاخه به آن شاخه

شعرهای تبعیدی

مهرداد عارفانی

۱۳۷۹ ۱۳۸۹

نشر الکترونیک سایت اثر

شماره انتشار ۱۷

ژوئیه ۲۰۱۰

<http://asar.name>

فهرست

۹ رادیو
۱۱ دیگر به این اتاق نمی آیم
۱۳ اعدام
۱۵ اتاق
۱۷ بیست و چهار
۱۹ ترن
۲۱ ژاندارک در تهران
۲۲ ملکه
۲۴ بازی
۲۵ بندر
۲۷ وسوسه
۲۹ کات
۳۰ چمدان
۳۲ اشتباه
۳۳ درخت و برف
۳۵ سایه
۳۶ ترس
۳۷ بروکسل

۳۸ سیب
۳۹ سارا یوو
۴۱ آپارتمان
۴۵ صفر
۴۹ خاطره ها
۵۱ میدان
۵۲ نامه
۵۳ جرم
۵۴ هایکو
۵۶ هر کسی
۵۷ پنجاه و هفت
۵۸ تقاطع
۵۹ دروغ
۶۰ هر لحظه

رادیو

از یاد نمی ببری از رو نمی روی

بدون برق باطری

روی تاقچه

کسانی که دروغ های تو را تاب آوردند

یا از سرطان مردند یا در جنگ

آنها که اعدام - بماند زلزله سر جای خودش

گاهی ترانه یا سرود

گاهی آژیر حمله

کنار تلفن خواب می رفتی

من کارد بر سایه روی دیوار می کشیدم

از تونل های پنجره خیره خیره چشمها برق می زد و

کوچه کوچک بود و بی خبر

که باورت کردم

من ساده

خوش باور

برای عذر خواهی دیر خیلی دیر

که از یاد برده ام

برای همین هر روز کشته می شوم یا زیر چرخ های این کامیون

یا روی ریل خوابم می برد

یادت هست

سربازانی که از ریل سر خوردند و رفتند و نیامدند

روی سنگ دانه ها علف شدند؟

همین هفته ی پیش باد

تکه ای از پیراهنم را برد با کبریت

همه چیز روشن است غیر از تو

با تو هستم

یادت هست

دیگر به این اتاق نمی آیم

من کم می آورم آن ها زیاد
دیگر به این اتاق نمی آیم و این خانه دیگر به من نمی آید
فارسی بریز در تابستانی که چهل درجه زیر صفر
تا پرده با میز رفیق شود
دختر باشد پرده
پسر پنجره
هیز هیز دوشیزه است این خیابان
قاطی پاطی توی هم النگو تکان نده چراغ سبز
کبود و کتک خورده
فراری پناهنده
قرمز می شوم پشت تو

رقصم گرفته بود

بازی بازی تاب آوردم

آن وسط

کنار دست ودود من چکش هستم تو انبر دست

بروکسل برفی و وحشی بدون امامزاده

نیمی از من افتاده بر اسفالت

نیم دیگر من قدمی کشد مثل جرثقیل .

اعدام

هوای مه آلود صبح
یا بارانی نم نم بر شب بو
آفتابی باشد هوا!
یا مه آلود با رگباری پراکنده
حالا رسیده ام به درخت
حالا درخت
درخت نه
تیرک چوبی
نه
دیوار سنگی
نه

شاید درخت
شاید پشت سر دریا
تا بیایند فرصتی باقیست:
کار روزانه
عاشق شدن
گشودن در
عطر نان
دیدن برف از پنجره

دیوار می شود طعم خوب سیب
سد می شود جا نماز مادر بزرگ
راه می بندد بوی خوب انار
بر این صدای عجول سربی که پیش می آید.

اتاق

کسی تلفن نمی زنه
ایمیل هم همش تبلیغات
لندن هم که لندن نیست
و این اتاق مثل همه ی اتاق های دیگه
چه فرق می کنه اینجا باشی یا توی اوین
یک فلات در بروکسل
یا یک اتاق در خانه ی پدری
داری چه کار میکنی؟
چه فرق می کنه
در زندان کورواسی باشی
یا در کابین هواپیما
اتاق اتاقه دیگه

فقط شکلش فرق می کنه
یخچال هم یه اتاقه مگه نه؟
همین طور صندوق جواهرات
یا جعبه ی ابزار
یا مایکروفر که ساندویچت را در آن گرم می کنی.

بیست و چهار

آنجا که می دانی آسمانش آبی نبود
ساعت هم نمی دانست که تاریکی رنگ را انکار می کند
وگر نه عقربه همان وقت ها به جای بیست و چهار می گفت دوازده
اصلن آسمان نبود تا آبی باشد
و جرثقیل چقدر قشنگ شده بود
آنجا اتاق بود و آینه نبود
و رخت آویز و میز که بر آن آرنج تکیه دهی
اصلن لعنتی شبیه اتاق نبود
و ساعتش بیست و چهار ساعته روی بیست و چهار ساله بودم
که چیزی جا ماند

کسانی از طناب درخت شدند

کسانی هم علف و سنگریزه

مرمر نشدند

بدون نام در باران های آن سال ها شسته شدند و سیب شدند و پرتقال

و حالا ترن از اتاق می گذرد

شالی زار می رقصم

و سیم خاردار روی دیوار

گاهی در باران پیر می شود

گاهی در آفتاب بیست و چهار ساله است.

ترن

می تواند با دو حاشیه در دو سمت

به خزر برسد

خیابانی زیر پا بگذارد

تختی تر از فردوسی

با فشار پلک ها از کندوان بگذرد

ایستگاه کوپه ای برای من

گاهی در تونل رعد و برق

گاهی تپه های اوین آن طرف قد می کشد

مامور بلیط

نگهبان ملاقات ممنوع

و پدر از مشهد تا شهسوار گریه می رود
تا ستاره های بوسنی هرزه گوین
روی جنگل پچ پچ کنند
و بوی آبجو در کوه پاره شود
زاگرب روی پا سنگ برقصد
و در میدان مین تمام ایتالیا از نقشه سر بخورد

ترن بدون پنجره بدون در
ترن بدون واگن شیشه مامور کنترل
و باد ملحفه را پرچم کرده
آن ها شلیک می کنند
و چراغ های برق گاهی می افتند گاهی می ایستند.

ژاندارک در تهران

یک نفر بیرون پنجره
موهایش چسبیده بر اسفالت
نگاهش خیره از قرمز پرچم می شود خورشید
از این خیابان به آن خیابان رفتن که شناسنامه نمیخواهد
جرئت داشته باشی و
رنگ از رنگت اگر نیپرد
با گلوی سوراخ هم می شود حرف ها زد .

ملکه

با دامنی کوتاه چکمه ای بلند
بیش از آن که معمولی ست رژ لب قرمز می زند
ماشین ها که بوق ترمز می شدند 50 پوند
موزائیک دهانش باز می خندد پیاده رو
ماه با ماسک روی لندن سرفه می کرد
آدم هایی زیر پا تهی شدم
خیابان هایی قد می کشم

دستش را نمی شد ندید

با این که دستکش سفید تا آرنج پوشیده است

از آن دست هاست که خیلی برای مردم تکان خورده بود

و حالا سیگار می کشید کنار سینه بند و چکه چکه های آب

انعکاس لخت روی سقف

انگشت نداشت که سایه بر دیوار روباه می گذرد

اتاق روی ملحفه پنجره بی پرده

حالا صبح

باید به قصر برگردد .

بازی

دماغت را پاک کن
صورتت را بشور برویم بازی در کوچه باغ بالا
شهریور توی تقویم بود و
بعد از ظهر سایه ها را دراز و کوتاه می کرد
غافلگیرم نکن
این قدر شانه از سایه ی موها ت بیرون نکش
تو بدنیا آمده در سال موشی
من پسر هستم این قدر شیرم نکن
هی غروب شد و بعدن شب شد و بعدن صبح
که حالا نصفی از من می پلنگد در بروکسل
نصف دیگر زبان در آورده برای شما.

بندر

چند شهسوار بر می گردد
با کراواتی از دار
پنجه پاشیده بر پیشانی
منگنه می شود در پرونده

جرثقیل برقصم روی این همه مشت
یا گل بازی کنم با این پوچ؟

بروم کمی شهسوار بگردم در پاریس

قد بکشم کنار ژکوند

باسن بمالم ابر بر ایفل

سپیده از فاحشه ای که پستان در غروب می چرخد تاریخ تر است

دانشجویی از آلبانی

یا اروپای شرق آسیا

فرقی نمی کند

دکتر می شود در اوگاندا مهندس در نیجریه

یا الماس در کنگو

شهردار سد معبر می شود

سپور می شاشد پشت دیوار دانشگاه

و سیگار می کشد یواشکی رمضان

این جنگل بوی چوب نمی دهد

نفت است

پاشیده بر پیشانی

و آب بر باسن کشتی ها دست می کشد.

وسوسه

ژوتم چون که تابستان را دوست دارم
ژوتم لیسیدن بستنی
تی ناز مره بکوشته بزخم تی گوشه پشته
انقلاب نبش کارگر
دوشنبه در تاکسی بود
با کتانی راحت ترم
میام کنار همون میدون لعنتی
توی کثیف ترین ساندویچی تو ناهار می خورم
با تو ای اتوبوس چقدر خوشگل شدی
پستان های دود زده میدون توپخونه
وسوسه ام نکن دوباره راه برم

با ران های تو توی خیابون انقلاب
بوم دنگ غیژ قاز ترق تروق
بوس بوسنی

نه

تجریش

بیا

پیش از پلیس روی ریل ها بدویم
عین ای تا کوره اسب

غیژژژ

آزادی ی ی ی نبود د د د د د؟

ژوتم مثل شکلات پفک نمکی

من سرزمینم را دوست دارم مثل کیت کت.

کات

صدا

دوربین

حرکت

شیمیایی

شیمیایی

الو

الو

محاصره شدید

از تمام مهمات فقط شیبور داریم

چی کار کنیم بزنیم؟

چمدان

باران هفته ی پیش
ژوئن را با عکس ها و پرچم ها
اسکلت ها و دندان ها
و فرشتگان اخموش
تا ایستگاه بزرگ قطار بدرقه کرد
تهران در چمدانی پر از شهید دستم
و پاریس فاحشه ای در خود فراری بود
حالا که توپخانه در چمدان شلوغ است
آزادی پاهای بلندش را جمع
و دست بر پستان های سرد و سفت میدان انقلاب می کشد
شب است هنوز

برف می بارد
تابستان روی ریل
و آفتابی که با قطار می رود
در زمستان گم می شود.

اشتباه

جا بود این جا که آمدیم ؟

در جا بود

یا در سر جای خودش نبود از اول

حالا چه خوب دست کسی به ما نمی رسد

وگرنه این سیب شکلش همان است که بود

فقط طعم سیب نمی دهد لعنتی

درخت و برف

حالا که بی هم نشسته ایم
نوشتن بر بخار شیشه
چیزی از وقت را نشان می
دهد

درخت و برف را

هم چنان که می روم چرخ در زنجیر
نگاهم به روبروست

پشت سر جاده را بسته اند

باید از راه های دیگری به خانه باز آیم

با شهرها یم که درد دل کردم

برایتان کمی مردم, کمی صدا

و بسیاری خبرهای تازه سوغات می آورم

دروازه را باز بگذارید
کلید اتاق را کنار گلی که در ایوان
نگاه می کند و آه می کشد.

سایه

هی می دود دنبالم
در برف هم سفید نمی شود لعنتی
می رود زیر ترن
آن طرف - تونل
می آید بیرون - سیاه تر انگار
انگشتش را نشانم می دهد بی ادب

ترس

از روی ودکا سر می خورد می افتم
یادت هست

ترس تهران شده بود؟

روی کدام صندلی نشسته ام نمی دانم

خنده توی ابر گریه توی ابر بال بزرگ و سرد توی ابر

یک فنجان قهوه روی گردنه ها

وقتی که ماه سینه خیز می گذشت توی ابر

بروکسل

بن سواق آقای ابر

که از لندن هن هن کنان می آیی

و باسن بر بناهای شهرمی مالی

رودر روی خیابان لئون تنودور:

شیطان بازار پلاس کاردینال راسته ی ماهی فروشان

پلیس شب ستارگانی مشکوک بر شانه دارد

پیاده رو جنگلی سنگی

صدای پرنده از دهان شکارچی می آید

امی همسایه کیجای بیا بشیم خانه

شهسواره قدم بزی بیا بشیم خانه

سیب

دوستان آینده را نمی شنوند

بر این باورند

که شیرین و ترش باید زیست

یک گاری شکسته و چراغ زنبوری

ترک می کنند میدانچه جمعه را

یک دیس گلداز و چندین زیر دستی

سال تحویل می شود و

چاقویی آینده را پوست می کند

سارایوو

بر پله های هواپیما نبودی

سراپایت آما بوسه بود

من

در ترس قدم می زدم بر آسمان تهران

و آفتاب بر فرودگاه و شیشه ها

گاهی بود گاهی نبود

آنجا کسانی شبیه تو گذشتند

که تو نبودی

آسمان تهران دور می شود

با نئون ها و دودها و خانه های درهمش

سپیدی ابرها چهل درجه زیر صفر
حالا کسی شبیه تو در ابرها قدم می زند
می خواهم بپریم بیرون
در آغوشش بگیرم
ابرها در هم می شوند و
شبیه تو گاهی هست گاهی نیست
در هم می شوند و باز گشوده می شوند
دستانم را روی لب ها گرفته ام که تو را ببوسم
سرخی آفتاب بر استانبول
اکتبر را جای تقویم من نشانده است
ساعت ها به هم می ریزند
زبان ها به هم می ریزند
لباس ها به هم می ریزند
موهای طلایی
اندام های برهنه
توریست ها
چمدان های تو را در خیال جابجا می کنم.

آپارتمان

بدون پله آسانسور قد کشیده است

برف میبارد

برف

بر کتاب های من

اخبار تلویزیون

بر سیگار و بر روزنامه

از ایران که آمدم مسجدی از ترانه را رقصیدم

در شهری که برف است و کوچه ای نه

برف است و خیابانی نه

عا بری نمیگذرد.. و مدرسه ها تعطیل است

برهنه قدم میزنم

برهنه همچون تیرهای برق

بر خیال و پنجره می نویسم:

آفتاب

خزر را توی لیوان آب و

کندوان را روی تا قچه گذاشتم

تهران را تا کردم

با پنجره هایش که روشن بود

و ترا فیک پیش را دود میکرد

بدون پله، آسانسور، قد کشیده است

با طناب به آسمان بسته شده

مرتب کج و راست می شود

نمی توانی لیوانی آب را روی میز بگذاری

یا فنجانای چای را راحت بنوشی

زیر زمین

سمساری خا طره هاست

تهران

خاک خورده، کهنه، دست می ساید و لب می گزد

جوادیه روی پل قدم می زند

اوین

با شهیدانش کنار جاده ایستاده است

در سپیده ای که جرقه ها به دندانش گرفته اند

اتو بوسها سوارش نمی کنند

آزادی یک نفر!

اوین به اطراف می نگرد

با نیشخند پنجره هایش

هم چون فاحشه ، فراری در اطراف شهر

اها نت شده

آزادی یک نفر!

خزر لیوان آب را با ماهیانش به بازی نمی گیرد

چراغ بندر هایش در زیر زمین

پر مخاطره به پله های خنده می نگرد

تاریک

تاریک و ژرف هم چون اعماق

بدون پله، آسانسور
تا آسمان قد کشیده است
و در ادامه خود
خدا را به بازی می گیرد.

صفر

سرعت صفر

راهنمای چپ

این خیابان نمی داند با رکیک ترین نامها

دهانی بی دندان میدان گشوده است

قرمز چراغ شد

سرعت هفت

انار فروشان

خط کشی کش می آید

آنطرف نئون بوتیک کیف کفش لباس تو

انگشت ها طعم انار

روسری جوراب شال گردن تو

سرعت بیست

تهران موهایش را شانه می زند

اکباتان یقه ی پالتو را بالا می کشد

ترانه چمدان پله ها ناخن عطر و صدای تو

سرعت هزار و سیصد پا

ابر می روم تا بال بالا بالاتر

طرح تو مه آلود

سپید و سیاه

زیباترین اشتباه من

سرعت و چمدان روی ریل

روی میز کنار صندلی

جایی که صبح قهوه ننوشید و

دسته گلی که هرگز.....

تاکسی

ایستگاه مرکزی

مانکن بوتیک آرایشگاه اندام تو

ترس در اتوبان روشن

رعد و برق در تونل

بارانی ست خطر!

جاده لغزنده است ریزش کوه

هزارچم روی پاهای برفی بلند می شود

آنطرف پیچ سرهنگ

بروکسل خیابان هفده شهریور

لندن بیست و دوی بهمنی که ازکوه کنده می شود

اتوبان کرج کنار هایت پارک

در میدان فردوسی سوئیس روی آب یخ زده است

روی پاسپورت من عکس تو

روی کارت شناسایی تو اسم من

عکس ها آلبوم انگشتر ایمیل وبلاگ مسنجر پیام های تو

این دریا چه می داند سی درجه زیر صفر

سر می خورم تا نارنج

تلخ در کوچه های تو

رکیک و بارانی برف می شوم

روی ابرو مژه گونه خنده ها و گریه های تو.

خاطره ها

بر سنگفرش حیاط

برگ ها, درختان, باغچه و در

سکوت خاکستری کوچک

چراغ چشمک زن

سقف ماشین پلیس , شناسنامه من

روی چهره من

میدان

و ساک

بر شیشه اتوبوس

روی نور منتشر بر راه

❖

ایست

بازرسی

آنان نمی یابند

هرگز

هیچگاه

آنچه حمل میشود در من با من.

میدان

میدان پر از مردان کار است
ناخنها شان حجابی از حنا دارد
جامه هاشان به رنگ سیمان است و
گونه هاشان سایه روشنی از انار دارد
آنان زندگی شان هم ویژه است
چون سیگارشان

نامه

در اداره پست نامه ای است
نامه ای که اگر برسد
همسایه ها می آیند
و میزها پر از لیوان می شود
نامه اکنون پنهان است
نامه اکنون بستری است
در بیمارستانی ، که نامش را هیچکس نمی داند.

جرم

ما جرمی نکرده ایم
تنها جرم ما پرنده بودن است
بر پله های حیاط ته سیگارها له شده اند
زندانیان
لحظه ها را قدم می زنند
و خورشید
در پشت سیم های خاردار زخمی ست
نگهبان
زندانیان را می شمارد
و آزادی
به هیئت کلید بر فانوسقه اش آویزان است

وقتی تمام درختان به یک سرنوشت دچارند

هر کجای جهان که بیاییم

تیر را دشمنیم

تمام پنجره ها را باز می خواهم
چرا که هر آن امکان اتفافی هست

هر کسی

یکی ماهی می گیرد

یکی سیگار می کشد

چند نفر بر ماسه ها آتش روشن کرده اند

کسانی بر تخته سنگ ها خیره اند به افق

یک نفر هم دریاست

پنجاه و هفت

قطار نه

هواپیما

نه

کشتی هم نه

بنز اصلن

بدون جی پی اس سقف شیشه ای

کولر هم نه

شیشه برقی بی خیال

صبر کنید

همین پیکان جوانان گوجه ای

مدل پنجاه و هفت

مرا می برد می رساند, باور کنید.

تقاطع

آن سوی نرده ها ، تقاطع انقلاب
نیش کارگر
بوم ، دنگ ، غیژ ، غاژ ، ترق ، تروق
نمی شنوم
لطفا یک نفر صحبت کند
گفتم که نمی شنوم.

دروغ

ساعت تاب می خورد

در چشمی که خواب

رنگ را سیاه می نویسد

پنجره می دود روی این کاغذ که برف

اندام کلاغ را از بر می کند

درنگ زمان روی میز

هر چه می گویم

دروغ می شود

هر لحظه

می چرخد و می گریزد

موسیقی میشود

تاب می خورد

کوهستانی میشود در فنجان چای

روی میز می آید

فاصله می شود

دود می شود

و هر لحظه به شکلی از دیوار بالا می رود.

جا بود این جا که آمدیم
در جا بود
با در سر جای خودش نبود از اول
حالا چه خوب
دست کسی به ما نمی رسد
وگرنه این سبب شکست هماف است که بود
فقط طعم سبب نمی دهد لعنتی

Mehrdad Arefani